

در بهار سال ۱۹۸۲ اسرائیل کشور لبنان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و به کشتار وحشیانه مردم لبنان و پناهندگان فلسطینی در آن کشور پرداخت. تونی کلیف، سوسیالیست انقلابی یهودی تبار که در سال ۲۰۰۰ از میان ما رفت، در تابستان همان سال ۱۹۸۲ مقاله زیر را می نویسد. او در این مقاله در مقام یک شاهد عینی ریشه های خشونت و توسعه طلبی رژیم صهیونیستی را توضیح می دهد.



ریشه های خشونت اسرائیل*

نویسنده : تونی کلیف

مترجم : هوشنگ سپهر

هنگامی که تجارب دوران جوانی ام در فلسطین را مرور می کنم درمی یابم که رویداد های کوچک و بیهوده ظاهر بی اهمیت آن روزها، سنگ بنای خشونت و وحشیگری امروزی دولت اسرائیل بودند. صهیونیسم، یعنی باور به جدا کردن یهودی ها از سایر مردم و اعتقاد به سرزمین و میهن یهودی، به خشونت دولتی منجر شده است. پدر و مادر من از پیشگامان صهیونیست بودند که در سال ۱۹۰۲ روسیه را به مقصد فلسطین ترک کردند تا به جمع چند هزار نفری صهیونیست ها بپیوندند.

من هم چون یک صهیونیست بزرگ شدم، اما آن روزها صهیونیسم چهره کریه امروزش را نداشت. معهذاً همواره شکافی صهیونیست ها را از عرب ها جدا می کرد. همین شکاف هم صهیونیست ها را در کشورهایی که زندگی می کردند از بقیه مردم عادی جدا می کرد. اگر به روسیه سده ۱۹ نگاه کنید این مسئله را به خوبی می توان مشاهده کرد. در سال ۱۸۹۱ الکساندر دوم تزار روسیه به قتل رسید. یک سال بعد راست های افراطی یک کشتار جمعی از یهودی ها را سازمان دادند. شعار آن ها این بود: "یک یهودی را بکش تا روسیه را نجات دهی" در پی این کشتار، سوسیالیست های روسیه از یهودی ها خواستند تا بر علیه راست ها و تزار با آن ها متحد شوند. پاسخ آنان کماکان صهیونیسم بود. آن ها می گفتند "یهودی ها به جز به خودشان به کس دیگری نمی توانند تکیه کنند"، و اولین کسانی بودند که روسیه را به قصد فلسطین ترک گفتند. به دنبال هر کشتار جمعی بعدی همواره شاهد همین دو نوع واکنش بودیم: بعضی از یهودی ها به جنبش انقلابی می پیوستند و برخی دیگر جدایی طلبی را ترجیح می دادند.

یهودی ها زمانی که به فلسطین می رسیدند در آن جا هم کماکان بر اصل جدایی اشان از غیریهودیان پای می فشردند. آن ها زمین های عرب ها را به تصاحب خود در می آوردند، در اغلب موارد ساکنان آن را به زور بیرون می راندند و بطور سیستماتیک علیه هزاران عرب بیکار تبعیض روا می داشتند.

با وجود این که ۸۰ درصد جمعیت فلسطین را عرب ها تشکیل می دادند اما من در تمام دوران تحصیل حتی یک عرب هم در مدرسه ام ندیدم. پدر و مادر من از هردو از صهیونیست های افراطی بودند. پدرم می گفت "تنها از داخل مگسک تفنگت به یک عرب نگاه کن". من هیچگاه با یک عرب زیر یک سقف زندگی نکردم.

صهیونیست ها اتحادیه کارگری خودشان را سازمان داده بودند. نام اتحادیه "هیس تادروت" بود که دو صندوق جمع آوری کمک مالی داشت. یکی "صندوق برای دفاع از کارگران یهودی" نامیده می شد و آن دیگری "صندوق برای دفاع از تولیدات یهودیان". این کمک های مالی در خدمت سازمان دهی اعتصاب علیه اشتغال کارگران عرب در شرکت های یهودی و جلوگیری از ورود محصولات عربی به بازار یهودیان به کار گرفته می شد. این اتحادیه و صندوق هایش به هیچ وجه خطری برای منافع شرکت های یهودی به حساب نمی آمدند.

در سال ۱۹۴۴ ما نزدیک بازار شهرتل آویو زندگی می کردیم. یک روز همسر من متوجه جوانی شد که دور و بر زنان فروشنده ای که مشغول فروختن میوه و سبزیجات بودند می پلکید و با آن ها به گفتگو می پرداخت. جوان از کنار بعضی از فروشندگان که رد می شد بر روی محصولاتشان نفت می پاشید و تخم مرغ های شان را می شکست. همسر من که تازه از آفریقای جنوبی آمده بود با دیدن این صحنه هاج و واج از من پرسید: "چه خبر است؟" پاسخ بسیار ساده بود. مرد جوان از فروشندگان می پرسید که میوه و سبزیجات یهودی هستند یا عرب، سپس اگر عربی بود آن را از بین می برد. تازه این رویداد در دورانی بود که این قبیل رفتارها در مقیاسی بسیار محدود و کوچک رخ می دادند و صهیونیست ها هنوز مثلاً گفتمان چپ گرا داشتند. برای نمونه آن ها آثار لنین و تروتسکی را چاپ می کردند.

بهرحال دشمنی و سازش ناپذیری آن ها با عرب ها نکته مرکزی بود. هیچ عربی هیچگاه به جنبش کبیوتص - جنبش به اصطلاح "سوسیالیستی" مزارع اشتراکی- نپیوست. اکثر زمین های یهودیان در واقع به "بنیاد ملی یهود" تعلق داشت که اساسنامه اش استخدام عرب ها و یا اجاره دادن زمین به آن ها را قدهن کرده بود. بدین ترتیب بود که در سراسر این منطقه، عرب ها، یعنی ساکنین اصلی آن، اخراج شدند.

در سال ۱۹۴۶ وقتی تل آویو را ترک می کردم، در میان جمعیت ۳۰۰ هزار نفری آن شهر حتی یک عرب هم وجود نداشت. تصورش را بکنید که به شهر ناتینگام، شهری با همان وسعت و جمعیت تل آویو، وارد شوید و هیچ انگلیسی ای مشاهده نکنید.

بین عرب ها و صهیونیست ها آشکارا دشمنی وجود داشت. صهیونیست ها- یک اقلیتی که به اکثریت اعتماد نمی کرد- به حمایت نیاز داشتند. برای این منظور آن ها همیشه به قدرت های امپریالیستی، که فلسطین را در اشغال خود داشتند، چشم دوخته بودند. تازه این اول ماجرا بود. رهبران صهیونیست بارها به حاکمان امپریالیزم آلمان گوشزد می کردند که گسترش و شکوفایی صهیونیسم در فلسطین به نفع آن ها است.

در سال ۱۹۱۷ هنگامی که انگلیس سرزمین فلسطین را اشغال کرد، رهبران صهیونیست به بالفور وزیر امور خارجه انگلیس که از حزب محافظه کار بود، نامه نوشتند و به او توضیح دادند که منافع بریتانیای کبیر ایجاب می کند که صهیونیست ها در فلسطین حضور نیرومندی داشته باشند. در جریان جنگ دوم جهانی هنگامی که مشخص شد در منطقه خاورمیانه این ایالات متحده امریکا است که قدرت اصلی امپریالیستی است، رهبران صهیونیست به واشینگتن روی آوردند.

صهیونیست ها "اهل بخیه" هستند. منطق صهیونیسم - تفکر جدایی یهودیان از توده مردم غیر یهودی - چه در روسیه و لهستان و چه در فلسطین، به وابستگی آن ها به امپریالیسم انجامید. نازیسم و قدرت گیری اش بسیار حائز اهمیت بود. حمایت بزرگ سرمایه داران آلمانی از هیتلر نه به دلیل ترس اشان از یهودی ها، بلکه بواسطه وحشت اشان از طبقه کارگر آلمان بود.

امر کلیدی برای سوسیالیست های انقلابی سازمان دهی طبقه کارگر علیه نازیسم بود. صهیونیست ها مخالف آن بودند. آن ها می گفتند: "یهودیان قربانیان هیتلر هستند"، و تلویحاً همه آلمانی ها را دشمن یهودیان می دانستند.

هنگامی که در سال ۱۹۳۳ طبقه کارگر آلمان بدون درگیر شدن در یک مبارزه توده ای علیه هیتلر، شکست خورد، ایده صهیونیسم هم بطور وسیعی تقویت شد. هنگامی که وزنه جنبشی از مرز مشخصی فراتر رود تنها یک جنبش جدید با وزنه بسیار بیشتری می تواند جلوی آن را بگیرد و متوقفش سازد. حال که یهودیان نمی توانستند به آلمانی ها اعتماد کنند، آن ها ایجاد "یک کشور صهیونیستی قوی" را طبیعتاً تنها راه حل می دیدند.

در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل رسمیت پیدا کرد. این اعلام موجودیتش در پی و ماحصل یک کارزار تروریستی بود که منجر به بیرون راندن صدها هزار فلسطینی از خانه و کاشانه اشان شده بود. با کشتار ۲۴۰ غیرنظامی فلسطینی در "دهکده دیر یاسین" بود که دولت اسرائیل متولد شد. مردان، زنان و کودکان را کشتند، بعضی ها را زنده زنده در چاه آب دهکده انداختند. من دیر یاسین را به خوبی می شناختم، فاصله زیادی با محل سکونت من نداشت.

از آن زمان تا حالا تنها عرب ها نیستند که تاوان سیاست های اسرائیل را می پردازند. رژیم صهیونیستی در جستجوی مداوم برای یافتن متحد، به تأمین کننده اصلی تجهیزات نظامی برای ارتجاعی ترین رژیم ها تبدیل شده است.

موشه دایان وزیر دفاع اسرائیل، در سال ۱۹۶۶ به مدت دو ماه در ویتنام جنوبی مشاور نظامی حکومت دست نشانده امریکا در آن کشور بود. اسرائیل تأمین کننده تسلیحات جنگی بود برای دیکتاتوری نظامی پنوشه در شیلی، دولت نژادپرست یان اسمیت در افریقای جنوبی و همه کشورهای که به دلیل عدم رعایت حقوق بشر از سوی دولت جیمی کارتر رئیس جمهور وقت امریکا فروش اسلحه به آن ها تحریم شده بود.

اسرائیل به ساواک پلیس امینیتی حکومت شاه ایران آموزش می داد. همچنین دانشمندان اسرائیلی برای رژیم نژادپرست افریقای جنوبی سلاح هسته ای می ساختند.

بعضی ها بر این باورند که ستم همواره به پیشرفت می انجامد. یهودی ها به طرز وحشیانه ای مورد ظلم و ستم واقع شدند اما این ستم تضمینی نشد که آن ها سیاست های مترقی و انقلابی اتخاذ کنند. به واقع ستمی که با ضعف و کمبود قدرت همراه باشد به ارتجاع می انجامد. هنگامی که هسته اصلی تفکر صهیونیسم جدایی و فاصله گرفتن از نیروهای مترقی و انقلابی روسی و همه نیروهای ضدامپریالیست در خاورمیانه بوده، سیر تحول آتی اش نباید چندان دشوار باشد.

در حال حاضر اسرائیل آشکارا در لبنان با فالانژیست ها، که یک تشکیلات فاشیستی علنی است، همکاری می کند. این واقعیت اصلاً موجب تعجب من نمی شود. من بیاد می آورم که در دهه ۱۹۳۰ مناخیم بگین (نخست وزیر کنونی اسرائیل) سازمانی داشت بنام ایرگون. اعضای این حزب همچون نازی ها سلام هیتلری می دادند و پیراهن قهوه ای رنگ برتن می کردند.

در سال ۱۹۳۵ من می پنداشتم که صهیونیست ها نسبت به عرب ها فقط تبعیض روا می دارند و هیچگاه نمی توانستم فکرش را هم بکنم که روزی به کشتار غیرنظامیان دست خواهند زد. اما در دنیای بیرحم امروز که شکافی ها ژرف تر می شوند، شکاف جدایی طلبی یهودی ها هم به این صحنه های وحشتناکی که در لبنان شاهدشان هستیم، منجر شده است. این وحشیگری ها ناشی از منطق صهیونیسم هستند. از این می ترسم که صهیونیسم در آینده چهره کریه تری از چهره امروزش داشته باشد.

راه حل طبقه کارگر

طبقه کارگر عرب تنها نیرویی است که می تواند در خاورمیانه جلوی صهیونیسم بایستد، آن را متوقف سازد و پوزه امپریالیسم را به خاک بمالد. دولت های موجود عربی چنین توانایی را ندارند. پادشاه عربستان سعودی بواسطه منافع نفتی اش کاملاً با امریکا همکاری می کند.

رژیم اسد در سوریه هم فاسد است و هم بی ثبات و به خاطر کمک های مالی عربستان سعودی کاملاً به آن کشور وابسته است. این در حالی است که حکومت مصر با میلیون ها کارگر و دهقان تهیدست رو در رو است. میلیون ها کارگری که در زاغه ها زندگی می کنند و میلیون ها روستایی که بواسطه عدم دسترسی به آب آشامیدنی و شرایط غیربهداشتی از بیماری های وحشتناک رنج می برند.

این دولت ها از پس هیچ چیزی بر نمی آیند چه رسد به نبرد علیه صهیونیسم و یا امپریالیسم. سازمان آزادیبخش فلسطین به لحاظ مالی به عربستان سعودی وابسته است و به لحاظ بقایش به سوریه. طبقه کارگر مصر به اندازه طبقه کارگر روسیه سال ۱۹۱۷ است. این کارگران قدرت آن را دارند که چهره خاورمیانه را تغییر دهند.

منبع: http://www.hks-iran.org/sepehr/roots_cliff.html

* - این مقاله اولین بار در مجله "Socialist Worker"، شماره ۷۹۰، ژوئیه ۱۹۸۲، لندن، منتشر شد. این ترجمه از روی متن مندرج در سایت اینترنتی <http://www.marxists.org/archive/cliff/works/1982/04/isrviol.htm> انجام شده است.